

بحثی اجمالی دربارهٔ سفرای دروغین دورهٔ غیبت صغریٰ (۲۶۰ - ۳۲۹ ق)

سید حسن موسوی *

چکیده:

مخبر اصلی بحث در این مقاله بررسی و تحقیق در مورد کسانی است که در آغاز از بزرگان شیعی محسوب می‌شدند اما در آن برهه از زمان که شیعیان جهان بویژه شیعیان بغداد و عراق تحت ستم حکومت عباسیان قرار داشتند و بطور محرمانه وزیر پوششی از تمهیدات، رهنمودهای امام مهدی (عج) را بوسیله چهار تن از نواب خاص ایشان دریافت و به کار می‌بستند، بنا به دلایلی که در مقاله به آنها پرداخته است، مدعی نیابت و سفارت دروغین می‌شوند. این گروه: ابو محمد شریعی، احمد بن هلال کرخی، محمد بن علی بن بلال، محمد بن احمد بن عثمان، ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی، حلاج و محمد مظفر معروف به ابودلف، گرچه از لحاظ علوم دینی و عقلی از نخبگان بودند و پیش از ادعای سفارت مورد اعتماد شیعیان محسوب می‌شدند اما به دلایل:

۱- جو نامساعد سیاسی بغداد

* - عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه شیراز

۲- خفازیستی امام مهدی (عج)

۳- پنهان کاری نواب خاص و راستین از ترس عمال بنی عباس

۴- طمع در مال‌اندوزی و موقعیت اجتماعی و غیره به انحراف کشیده شدنند.

آنان با ادعای دروغین وکالت، جامعه شیعی را که در آن دوران اختناق با مشکلات عدیده‌ای دست بگریبان بود، دچار مشکل جدیدی با رنگ و بوی شیعی و خودی نمودند که در این مقاله هرچند به اختصار به آن پرداخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی:

• امام مهدی (عج) • غیبت صفری • سفارت راستین • سفارت دروغین • نواب
• توقیع • شیعیان • بنی‌عباس • لعن • ائمه

مقدمه

غیبت صفری از شهادت امام حسن عسکری (ع) از سال ۲۶۰ (ق) شروع می‌شود و با وفات سفیر چهارم، ابوالحسن علی بن محمد سمیری در سال ۳۲۹ (ق) پایان می‌پذیرد.^۱

در این دوره هفتاد ساله، تاریخ اسلام پر از حوادث، تحولات و دگرگونیها است. در همین دوره، وکالت یا به عبارت دیگر سفارت امام مهدی (عج) به چهار نفر از خواص آن حضرت:

عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمیری تفویض می‌گردد.

^۱ در دوره سفرای چهارگانه: ۱- به دلیل جو نامساعد در بغداد و تحت فشار بودن شیعیان، گروهی به دروغ خود را سفیر امام مهدی (عج) خواندند.

۲- ادعای دروغین این گروه در حقیقت کوششی از طرف آنان به منظور منحرف کردن سفارت راستین بود.

۳- تماس با آن حضرت در نهایت خفا انجام می‌گرفت و کسی از جا و مکان

ایشان اطلاعی نداشت.

۴- ضعف ایمان، نداشتن اخلاص و وجود زمینه انحراف در آنان.

۵- طمع به اموالی که از این طریق ممکن بود حاصل آید.

۶- پیدایش میدانی برای کسب شهرت.

این عوامل از جمله عواملی بودند که این گروه را به فکر چنین ترفندی

انداخت.^۲

حکومت بنی عباس نیز در آغاز این خطوط انحرافی را تأیید می‌کرده زیرا یکی از پیروان شلمغانی مدعی دروغین سفارت - به نام حسین بن قاسم که از سوی هیأت حاکمه متهم به پیروی از شلمغانی و از طرف مأموران نیز تحت تعقیب بود بعداً به دستور مقتدر عباسی (۳۱۹ق) به وزارت برگزیده شد!!^۳ ولی این روند حمایت محرمانه از طرف حکومت ادامه نیافت و به دلایلی که خواهد آمد، دستگاه خلافت نیز ناچار در سرکوبی مدعیان سفارت وارد معرکه گردید.

اگر اسحاق احمر و باقطنی را که فقط در بحارالانوار از آنان به عنوان مدعیان سفارت یاد شده است و در سایر کتب رجال، اشاره‌ای به ادعای آنان نشده است، کنار بگذاریم،^۴ در زمان عثمان بن سعید (نایب اول)، کسی ادعای نیابت نکرد و علل عدم چنین مدعیانی این بود که:

۱- عثمان بن سعید از افراد مورد اعتماد شیعیان بود و پیش از غیبت صغری نیز از طرف امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) وکالت داشت. همین سوابق و ارتباط طولانی به ائمه نیز باعث شده بود که شهرت و منزلت ویژه‌ای در میان شیعیان کسب کند و مدعیان نتوانند در دوره نیابت او ابراز وجود کنند.

۲- شرایط سیاسی و اجتماعی در آن دوره بسیار نامساعد بود. دولتمردان عباسی بشدت مراقب اوضاع بودند و با تمام تلاش در پی یافتن اثری از امام مهدی (عج) بودند. می‌توان گفت که فعالیت عثمان و نیابت او در آن زمان، جهاد بزرگی بشمار می‌رفت. بنابراین مدعیان جرأت چنین ادعایی را نداشتند.

۳- عادت نداشتن مردم: در آن زمان هنوز ارتباط با امام از طریق «نواب» برای

مردم به روشنی مشخص نبود.^۵

بنابراین آنچه از کتب تاریخی ویژه شیعیان مفهوم می شود این است که، سفارت دروغین از زمان محمدبن عثمان (نایب دوم) آغاز گردید.

شیخ طوسی از: محمدبن حسین شریعی، هلالی، شلمغانی، حسین بن منصور حلاج، ابوبکر بغدادی، ابودلف مجنون و غیره به عنوان مدعیان دروغین وکالت نام می برد.^۶

برخی از این مدعیان سفارت، در آغاز از صلحا و حتی بعضی از آنان از یاران امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) بودند که سرانجام به دلایلی که به آنها اشاره رفت منحرف شدند و راه تزویر پیش گرفتند.

محمدبن عثمان و سایر سفرای راستین نیز با تمام نیرو به مبارزه و افشای آنان برخاستند. از سوی امام مهدی (عج) نیز توفیعاتی مبنی بر لعن این گونه مدعیان صادر گردید. از جمله محمدبن علی شلمغانی عزاقری که در آغاز مردی مؤمن، درستکار و نماینده ابن روح (نایب سوم) بود، به انحراف کشیده شد و بر سر این انحراف جان باخت.^۷

روش:

روش عمده بکار گرفته شده در این مقاله، روش کتابخانه‌ای و تطبیق و تحلیل منابع موجود و دسترس می باشد.

نتایج:

از آنچه بیان گردید می توان چنین نتیجه گرفت:

۱- این گروه مدعیانی بودند که در دوره غیبت صغری از میان امت اسلامی سر برآوردند و علیه سفرای راستین و ارکان پیشوایان شیعی و درحقیقت بر ضد مهدی موعود (عج) و مصالح بزرگی که ایشان در جامعه دنبال می کردند، مسیر انحرافی به وجود آوردند.

۲- در مبارزه با مدعیان دروغین چنان که ملاحظه گردید، شیعیان بغداد و نواب خاص به مقابله پرداختند و به پیروزی رسیدند.

۳- خلافت عباسی که در آغاز محرمانه از این جریان حمایت می‌کرد سرانجام در سرکوبی آنان شرکت کرد.

اما این سؤال در اذهان مبتادر می‌شود که چرا حکومت از مدعیان وکالت برای ایجاد تزلزل و تشتت در عقاید طرفداران ائمه استفاده نکرد. که پاسخ این پرسش را چنین می‌توان توجیه کرد:

۱- دعوت این گروه به روشنی برخلاف تعالیم اسلام بود بنابراین از آنان حمایت نکردند.

۲- توقیعات امام مهدی (عج) و نقش فعالانه سفرا در بغداد آن چنان حساب شده بود که به حکومت امکان نمی‌داد از مدعیان جهت اهداف و مقاصد خویش بهره گیرند.

۳- حکومت خود نیز از تشتت و انهدام ارکان و توده‌های مردم وحشت داشت. زیرا دستگاه خلافت، قدرت خویش را براساس التزام به اسلام بنا نهاده بود و از نظاهر به شعارهای اسلامی بهره‌مند می‌گردید و اگر دعوت‌های انحرافی به صورت علنی وارد شعارهای اسلامی می‌گردید، دولت نیز از آن زیان می‌دید.

۴- حکومت عباسی در حدود درک و فهم خویش از آن وحشت داشت که مبدا یکی از این مدعیان در بعضی از ارکان مردمی تأثیر گذاشته و آن را به خط مشی ائمه نزدیک سازد، گرچه عنوان سفارت دروغین باشد.

۵- مدعیان نیز خود از دیدگاه قانونی و شرعی نبودن حکومت و ستمگری هیأت حاکمه با ائمه و سفرا اشتراک عقیده داشتند زیرا آنان می‌توسیدند که خود را به هیأت حاکمه بفروشنند و توده‌های مردم را که به حکومت بدبین بودند از دست بدهند.

بحث:

در این بخش حتی المقدور براساس اولیت زمانی به تفصیل، تشریح و تفسیر

عمل کرد سفرای دروغین و نیز چگونگی مقابله سفرای راستین براساس توقیعات امام مهدی (عج) با توطئه آنان می پردازیم:

۱- ابو محمد شریعی:

وی که ظاهراً نامش «حسن» بوده است، اولین کسی است که در زمان سفیر دوم ادعای سفارت نمود شریعی از جمله اصحاب امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) به شمار می رفته است. از ناحیه مقدسه امام (عج) توقیعی در لعن وی صادر گردید و شیعیان به همین دلیل از او دوری جستند.^۹

۲- احمد بن هلال کرخی (۱۸۰ - ۲۶۷ ق):

وی پیش از انحراف از شخصیت والایی برخوردار بود و عالمی برجسته و عارفی متقی محسوب می شد. احمد بن هلال، عصر امام رضا (ع) تا هفت سال از غیبت صغری را درک کرده بود.

شیخ طوسی در الفهرست می نویسد: «بیشتر کتب احادیث شیعیه بوسیله او روایت شده است»^{۱۰}

او نیز از مدعیان وکالت بود و سفارت محمد بن عثمان را قبول نداشت و گفته بود: «من چیزی از امام درباره وی نشنیدم، اما درباره پدرش، عثمان شنیده‌ام اگر درباره او نیز یقین داشتیم، اطاعت می کردم، گفتند غیر از تو کسان دیگری شنیده‌اند، گفت: انتم و ما سمعتم»^{۱۱}

سرانجام درباره احمد بن هلال نیز توقیع لعن صادر شد و حسین بن روح نایب سوم آن را اعلام کرد. وی تألیفاتی از جمله کتاب (یوم وليله) = (روز و شب) و کتاب نوادر (تازه‌ها) نیز دارد. احمد بن هلال پس از مدتی به مسلک صوفیه پیوست و گویا ۵۴ نوبت به حج رفت که ۲۰ نوبت آن را پیاده طی کرد.^{۱۲}

۳- محمد بن علی بن بلال (بلالی):

محمد بن علی نیز یکی دیگر از مخالفان نیابت محمد بن عثمان است. پیش از

انحراف با امام دهم و یازدهم، رابطه نزدیکی داشت و از وکلای معتبر آنان بشمار می‌رفت.^{۱۳} ابن طاووس او را از سفرای موجود در عصر غیبت صفری و از بابهای معروفی می‌داند که قایلین به امامت عسکری (ع) در آن اختلاف ندارند. اما شیخ طوسی او را در زمره نکوهش شدگانی می‌داند که ادعای سفارت کرد. جریان او با محمد بن عثمان و درخواست اموالی که از امام نزد وی بود، معروف است تا جایی که از امام مهدی (عج) توقیعی درباره وی صادر می‌گردد.^{۱۴}

۴- محمد بن احمد بن عثمان :

محمد بن احمد بن عثمان مکنی به ابوبکر و معروف به بغدادی، برادرزاده محمد بن عثمان سفیر دوم است که در بیسوادی و ناجوانمردی شهره عام و انحراف او در نزد محمد بن عثمان به اثبات رسیده بود. شیخ طوسی می‌نویسد: «جمعی از خواص صحابه در مجلس محمد بن عثمان، در روایات ائمه بحث و گفتگو داشتند که ناگهان محمد بن احمد به آن مجلس وارد شد، سفیر دوم با ورود وی دستور قطع مذاکره را داد و گفت: «ساکت باشید که این جنایتکار جزء اصحاب شما نیست»^{۱۵}

محمد بن احمد پیش از ورود به بغداد، مدعی نیابت نبود. گروهی از علمای شیعه درباره ادعای او از وی توضیح خواستند که منکر شد و قسم یاد نمود که چنین ادعایی ندارد و گفت: «گرفتن هر مقدار پول به عنوان وکالت بر من حرام است» اما پس از آمدن به بغداد تغییر روش و عقیده داد و از گروه شیعیان بغداد جدا گردید و مردم را پس از خویش به محمد مظفر معروف به ابودلف احاله داد و وصیت کرد.^{۱۶}

محمد بن احمد، مدتی از طرف یزیدی حاکم بصره در آن شهر سمت وکالت داشت. در آن سمت اموال بسیاری به چنگ آورد و پس از چندی به دلیل شکایت گروهی از او، یزیدی اموالش را مصادره کرد و او را مورد ضرب و شتم قرار داد که سرانجام بر اثر آن ضربات اندکی بعد درگذشت.^{۱۷}

۵- ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی :

شلمغانی از کسانی است که با حسین بن روح نایب سوم امام مهدی (عج) به

مخالفت برخاست و به تأسیس مذهب جدیدی پرداخت. وی از قریه شلمغان از قراء واسط بود و نیز او را الغزاق^{۱۸} و پیروانش را به همین مناسبت عزاقریه می خوانده اند. شلمغانی یکی از کاتبان بغداد و از مؤلفان شیعه بود. پیش از مخالفت با حسین بن روح، نزد شیعیان مقام بزرگی داشت و نوشته هایش مورد استفاده آنان قرار می گرفت، زمانی که حسین بن روح پنهان زیستی را آغاز کرد، شلمغانی را به نیابت خویش برگماشت و توفیعات حضرت مهدی (عج) توسط حسین بن روح به دست وی می رسید. مردم نیز در رفع حوایج و حل مشکلات خویش به او مراجعه می کردند.

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح دقیقاً روشن نیست زیرا نمی دانیم که وی در چه تاریخی در خفا می زیسته است. از منابع چنین استنباط می گردد که دوره پنهان زیستی حسین بن روح با شروع دوران وزارت حامد بن عباس مصادف بوده است که ایام وزارت حامد نیز از جمادی الاخر ۳۰۶ تا ربیع الاخر سال ۳۱۱ ه.ق. طول کشیده است.^{۱۹} اما شیخ طوسی نوشته است که شلمغانی هرگز از جانب ابن روح نه نایب بود و نه سفیر، بلکه وی یکی از فقیهان بود که به کفر و الحاد گرایید و از این جهت توفیعی به دست ابن روح، مبنی بر لعن و برائت از وی و پیروانش صادر گردید.^{۲۰} به هر حال شلمغانی در سال ۳۲۲ ه.ق. مذهبی ایجاد کرد که براساس آن در عالم تشیع قائل به تناسخ و حلول خداوند در اجسام دیگران گردید.^{۲۱} وی ترک عبادت و نکاح محارم را مباح اعلام کرد،^{۲۲} و توانست گروهی از شیعیان از جمله محسن بن ابی الحسن فرزند ابن فرات وزیر را به خود متمایل کند.^{۲۳} از جمله کسان دیگری که به او پیوستند، ابراهیم بن محمد بن ابی عون، عالم و ادیب شیعه بود. وی کتابی تحت عنوان «تشبیحات» تألیف کرد. ابراهیم از معدود کسانی بود که درباره شلمغانی غلو کرد و بر آن اعتقاد بود که خداوند در جسم آدم، شیث و سایر انبیاء و اولیاء به ترتیب حلول کرده تا در جسد امام حسن عسکری (ع) و سپس در قالب شلمغانی قرار گرفت و به همین دلیل او و پیروانش، حرم و اموال خود را برای استفاده شلمغانی مباح دانسته اند.^{۲۴}

سرانجام به دلیل همین اعتقادات منحط، توفیعی مبنی بر لعن شلمغانی از ناحیه

مقدسه امام مهدی (عج) صادر گردید و حسین بن روح (۳۱۲ ق) از محل زندان خویش - در خانه مقتدر خلیفه - نامه‌ای به ابوعلی بن همام نوشت که چون در دست دشمن اسیر است از امام بخواهد که توقیع مربوط به شلمغانی منتشر نشود ولی حضرت مهدی دستور انتشار آن توقیع لعن را صادر فرمودند.^{۲۵}

دستگیری و قتل شلمغانی :

پس از انتشار عقاید شلمغانی و صدور لعن از ناحیه مقدسه امام مهدی (عج)، شیعیان از او روی برتافتند. دستگاه خلافت نیز که در آغاز از اندیشه‌های انحرافی، محرمانه حمایت می‌کرد، در این زمان، رواج چنین اندیشه‌هایی را برای تشکیلات خویش زیان‌بار ارزیابی کرد و به تعقیب شلمغانی پرداخت و سرانجام او را در سال ۳۲۲ (ق) در حالی که از مکانی به مکان دیگر می‌گریخت دستگیر کرد.

ابن مقله وزیر از پیروان برجسته شلمغانی چون : حسین بن قاسم بن عبدالله، ابراهیم بن محمد، ابن شیث زیات و احمد بن محمد بن عبدوس، مراسلاتی به دست آورد که او را به خطابه‌هایی که در خور شأن خداوندی است، خطاب کرده بودند. آن مدارک را در حضور خلیفه به مردم نشان دادند و صحت آنها به اثبات رسید. شلمغانی نیز اقرار کرد که آن اسناد از پیروان اوست اما مضامین آنها را رد کرد و از مکتب خویش دست کشید و اظهار اسلام نمود.^{۲۶}

اما ابن کثیر می‌نویسد: «شلمغانی در آغاز محاکمه، منکر اتهامات گردید ولی در مرحله دوم به برخی از اتهامات اقرار نمود. قضات از او خواستند که از آنچه می‌گوید توبه کند ولی حاضر نشد.»^{۲۷}

در جریان محاکمه ابن عون و ابن عبدوس را که از طرفداران وی بودند به حضور شلمغانی آوردند. خلیفه به آنان دستور داد که اگر او را مقدس نمی‌شمارند به گونه‌هایش سیلی زنند. احمد بن عبدوس وی را سیلی زد ولی ابراهیم ابن ابی عون، ریش شلمغانی را بوسید و او را با خطابه‌هایی چون، الهی، سیدی و رازقی خواند. سرانجام با آن که شلمغانی ربوبیت خویش را انکار کرد ولی فقیهان و قضات

خون وی را مباح اعلام کردند و همراه ابن ابی عون به دار آویختند و سپس اجساد آنان را در آتش سوزاندند.^{۲۸}

تالیفات شلمغانی:

شلمغانی در حدود نوزده کتاب نوشته است که تألیف برخی از آن کتابها پیش از انحراف او بوده و در نزد شیعیان از کتب معتبر بشمار می رفته است. از جمله آنها کتاب «التکلیف» است. گروهی از شیعیان بغداد آن را نزد حسین روح بردند. وی آن را مطالعه کرد و گفت: بجز دو سه مورد، بقیه مطالب کتاب را از ائمه روایت کرده و مطلبی خلاف شرع در آن نیست.^{۲۹}

پس از آن که ارتداد او ثابت شد گروهی از شیعیان مجدداً به حسین بن روح مراجعه کردند و گفتند با کتابهای شلمغانی چه کنیم؟ ابن روح پاسخ داد: جواب من همان جوابی است که ابو محمد حسن بن علی عسکری (ع) در خصوص کتب بنی فصال به مردم داد. ایشان گفتند: «آنچه را روایت کرده اند بگیرید و آن مطالبی که به رأی خویش آورده اند، رها کنید».^{۳۰} فهرست کتابهای شلمغانی به طور خلاصه به شرح زیر است:

- ۱- کتاب التکلیف: چنان که بیان گردید شلمغانی این کتاب را در دوران اعتدال و پاکی خویش نوشته است. در این کتاب حدیثی در باب شهادت آمده است که مورد قبول علما واقع نمی شود. وی می نویسد: «جایز است که شخص در صورتی که برادرش بیش از یک گواه نداشته باشد، به نفع او شهادت دهد».^{۳۱}
- ۲- کتاب التأدیب: که حسین بن روح آن را برای علمای قم فرستاد و تمام مطالب آن مورد تأیید قرار گرفت مگر نظر وی در ارتباط با (صاع) (= پیمانهای حدود ۳ کیلوگرم) در فطریه^{۳۲}
- ۳- کتاب الاوصیاء: که شیخ طوسی در کتاب الغیبه خویش از آن یاد کرده است.^{۳۳}
- ۴- الغیبه: که طوسی در کتاب الغیبه از آن نام برده است.^{۳۴}
- ۵- کتاب الحاسة السادسة (حس ششم): این کتاب دستور دینی پیروان او به شمار

می‌رفته و موضوع اصلی آن گویا در رد احکام ادیان سابق بوده است.^{۳۵}

- ۶- رساله‌الی ابن همام ۷- ماهیه‌العصمة ۸- الزاهر با الحج العقلیه ۹- المباهلة
 ۱۰- المعارف ۱۱- الايضاح ۱۲- فضل النطق علی الصّمت ۱۳- فضائل العمرتین
 ۱۴- الانوار ۱۵- التسليم ۱۶- البرهان التوحید ۱۷- البدأ و المشیة ۱۸- نظم القران
 ۱۹- الامامة الکبیر ۲۰- الامامة الصغیر.^{۳۶}

شلمغانی بجز این آثار کتابهایی نیز در صنعت و کیمیا تألیف کرده که ابن ندیم از آنها به شرح زیر نام می‌برد:

- ۱- کتاب الخمائر ۲- کتاب الحجر ۳- شرح کتاب الرحمة نوشته جابر ۴- کتاب الرانیات.^{۳۷}

به هر حال با وجود این که شلمغانی تألیفاتی داشته و کتاب «الحاسة السادسة» دستور دینی مکتب وی محسوب می‌شده است، از اصول عقاید و دعاوی او اطلاع دقیقی نداریم زیرا از وی و پیروانش سندی در دست نیست. و آنچه مخالفان نقل کرده‌اند هم مختصر است و هم ممکن است به تهمت و غرض آلوده باشد. امر مسلم این است که شلمغانی همچون حسین بن منصور حلاج از حلولیه بوده است و ابن روح نایب سوم، به صراحت او را از پیروان حلاج می‌شمارد.^{۳۸} چون ابن روح مورد اعتماد شیعیان بوده است، بنابراین در انحراف شلمغانی تردیدی نمی‌ماند.

۶- حلاج:

حسین بن منصور حلاج یکی دیگر از مدعیان نیابت است. در این مقال قصد نداریم به شرح حال و دیدگاههای او در ابعاد مختلف بپردازیم. بلکه هدف بیان چگونگی ادعای حلاج است. حلاج صوفی معروف، پس از آن که وارد بغداد شد، تصمیم گرفت که از راه رابطه نسبی، خود را به اسماعیل بن علی نوبختی که از بزرگان و علمای شیعه بغداد بوده است - نزدیک کند. اما چنان که شیخ طوسی در کتاب الغیبه به تفصیل، شرح مرآة وی با نوبختی را آورده است، از نوبختی دست کشید و دیگر

قاصدی نزد وی اعزام نکرد.^{۳۹}

حلاج سپس راهی «قم» گردید. وی در آغاز خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی می‌کرد و معتقد بود که امام مهدی (عج) از دنیا رحلت کرده‌اند. اما علی بن حسین بن موسی بابویه (پدر شیخ صدوق) و دیگر شیعیان قم نیز از وی تبری جسته و از قم طردش کردند.^{۴۰}

اگرچه تویق لعن از طرف صاحب الامر (ع) درباره حلاج صادر نشده است،^{۴۱} ولی حسین بن روح وی را منحرف و به ادعای دروغین وکالت متهم می‌کرد. هیأت حاکمه نیز از آن بیم داشت که مبادا حرکت حلاج پایه‌های حکومت آنان را سست و جامعه را از اصل اسلام منحرف کند. به همین دلیل در زمان خلافت مقتدر او را دستگیر کردند و به فتوای علما محکوم به اعدام گردید.

حلاج پس از آگاهی از فتوای علما گفت: «قتل من جایز نیست» زیرا دین من اسلام و مذهب من تسنن است!!^{۴۲} در حالی که حلاج خود را نماینده امام مهدی (عج) و بغدادی نیز او را شیعه می‌دانسته است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۷- محمد مظفر معروف به ابودلف:

ابودلف از مخمس^{۴۳} معروف بوده و سرانجام به ابوبکر بغدادی روی آورد و از مرام وی دفاع کرد و او را از حسین بن روح، نایب سوم برتر دانست. ابوبکر او را جانشین خویش نمود و از این رو بعد از سمی، وی نیز ادعای سفارت کرد و اصحاب و بزرگان شیعه همین ادعا را دلیل بر کذب او دانستند زیرا بر اساس تویق امام، سمی آخرین سفیر بوده است و هرکس بعد از وی ادعای سفارت کند، دروغگو و کذاب است. بنابراین ابودلف نیز متهم به الحاد و کفر گردید و سپس کارش به دیوانگی کشید و از میدان مبارزات مذهبی به کنار رفت.^{۴۴}

منابع

۱- طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن: الغیبة، مكتبة الصادق، نجف، ۱۳۸۵ (ق)،

ص ۲۴۲

- ۲- صدر، سیدمحمد: تاریخ غیبت صفری، ترجمه محمد امامی، کیوان، اصفهان، ۳۶۴، صص ۱۱۶ و ۱۱۵
- ۳- همان کتاب، ص ۱۴۲
- ۴- همان کتاب، صص ۱۳۱، ۲۰۰
- ۵- غفارزاده، علی: زندگانی نواب خاص امام زمان، انتشارات نبوغ، ۱۳۷۵، ص ۹۰
- ۶- طوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن: الغیبة، صص ۲۴۵، ۲۴۴
- ۷- همان کتاب، ص ۲۵۵
- ۸- صدر، سیدمحمد: تاریخ غیبت صفری، ج ۲، صص ۱۴۹ و ۱۵۰
- ۹- طوسی: الغیبة، ص ۲۴۴ / دوانی علی، مفاخر اسلام، ج ۲، صص ۲۰۷ و ۲۰۶
- ۱۰- طوسی: الفهرست، به کوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱، ص ۵۰
- ۱۱- همان کتاب، ص ۲۴۵
- ۱۲- طوسی: اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی)، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ص ۴۴۹ / صدر، سیدمحمد: تاریخ غیبت صفری، ص ۱۲۲
- ۱۳- غفارزاده، علی: زندگانی نواب خاص امام زمان، صص ۱۹۴، ۱۹۵
- ۱۴- طوسی: الغیبة، ص ۲۴۶ / صدر، سیدمحمد: تاریخ غیبت صفری، ص ۱۲۵
- ۱۵- همان کتاب، ص ۲۵۶ / همان کتاب، ص ۱۲۷
- ۱۶- صدر، سیدمحمد: تاریخ غیبت صفری، ص ۱۲۸
- ۱۷- طوسی: الغیبة، ص ۴۱۴
- ۱۸- در کتاب المنتظم ابن جوزی، ۶/۲۷ العزاقیر - کامل ابن اثیر، ۸/۲۹۰ «القراقرة» - نهایت الادب، ۲۳/۱۲۴ «العراقید»، تاریخ الخلفاء، ص ۲۹۱ «القراقرة» آمده است.
- ۱۹- طوسی: الغیبة، ص ۱۹۶ / اقبال، عباس: خاندان نوبختی، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۵، صص ۲۲۲، ۲۲۳
- ۲۰- همان کتاب، ص ۲۵۰ / جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه محمد تقی آیت الهی، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۲۰۰

- ۲۱- ابن اثیر: الكامل، دارالکتب العلمیه، لبنان (بیروت)، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م / ج ۷، ص ۱۰۳
- ۲۲- صفدی، صالح الدین خلیل: الوافی بالوفیات، دارالنشر فرانتر شتایر، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۱ م، ج ۴، صص ۱۰۷، ۱۰۸ / مدرس، محمدعلی: ریحانة الادب، ج ۳، صص ۲۳۵، ۲۳۶
- ۲۳- ابن اثیر: الكامل، ج ۷، ص ۱۰۳
- ۲۴- مدرس، محمدعلی: ریحانة الادب، ج ۷، ص ۳۶۳
- ۲۵- طوسی: الغیبة، صص ۲۵۳، ۲۵۲
- ۲۶- اقبال، عباس: خاندان نوبختی، صص ۴۲۵، ۲۲۴، صفدی: الوافی بالوفیات، ج ۴، صص ۱۰۸، ۱۰۷
- ۲۷- ابن کثیر: ابوالفداء: البداية و النهاية، مكتبة المعارف (بیروت)، ۱۹۶۶ م، ج ۱۱، ص ۱۷۹
- ۲۸- ابن اثیر: الكامل ج ۷، صص ۱۰۴، ۱۰۳ / ذهبی: تاریخ اسلام، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م، صص ۲۴، ۱۱۵، ۱۱۶ / اقبال، عباس: خاندان نوبختی، صص ۲۳۶، ۲۳۷
- ۲۹- طوسی: الغیبة، ص ۲۶۷ / اقبال، عباس: خاندان نوبختی، ص ۲۳۰ / دوانی، علی: مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۳۵۶
- ۳۰- اقبال، عباس: خاندان نوبختی، ص ۲۳۲
- ۳۱- طوسی: الفهرست، ص ۱۷۳
- ۳۲- طوسی: الغیبة، ص ۲۴۰
- ۳۳- همان کتاب، ص ۲۰۸
- ۳۴- همان کتاب، ص ۲۴۰
- ۳۵- بیرونی، ابوریحان: آثارالباقیه، ترجمه دانا سرشت، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۲۱ / بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر: الفرق بین الفرق، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، کتابفروشی اشراقی، ۱۳۶۷، ص ۱۹۱

- ۳۶- غفارزاده، علی: زندگانی نواب خاص امام زمان، صص ۲۸۹، ۲۹۱
- ۳۷- ابن ندیم: الفهرست، تحقیق رضا تجدد، دانشگاه تهران، ۱۹۷۱، ص ۴۲۵
- ۳۸- طوسی: الغیبه، ص ۲۶۶ / اقبال، عباس: خاندان نوبختی، ص ۲۲۵
- ۳۹- همان کتاب، ص ۲۴۷
- ۴۰- تنوخی، ابوعلی الحسن: نشوارالمحاضرة و اخبار المذاکره، مطبعه امین هندیه (مصر)، ۱۹۲۱م، ج ۱، ص ۱۸۱
- ۴۱- صدر، سیدمحمد: تاریخ غیبت صغری، ص ۱۴۵
- ۴۲- همان کتاب، ص ۱۴۶
- ۴۳- مخمسه گروهی از غلات بودند که اعتقاد داشتند، پنج نفر: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، عمروبن امیه ضمیری از طرف خداوند حاکم بر اراده جهان می باشند. (به نقل از حاشیه الغیبه، ص ۲۵۶ / صدر سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ص ۱۲۸)
- ۴۴- صدر، سیدمحمد: تاریخ غیبت صغری، ج ۲، صص ۱۴۹، ۱۵۰.